

مقاله پژوهشی:

الگوی دیالکتیکی عبور از واگرایی و گذار به همگرایی در منطقه غرب آسیا

۲۰.۱۰۰۱.۱.۳۳۲۹۲۵۳۸.۱۴۰۱.۱۲.۴۶.۵۰

رحمان نجفی سیار^۱ و هادی معصومی زارع^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۱

چکیده

در حوزه مطالعات منطقه‌ای، تلاش‌های توأمان تئوریک و عملی برای همگرایی منطقه‌ای در میان کشورهای اروپایی و نیز کشورهای آسیای جنوب شرقی، منجر به پیشنازی همگرایی‌ای در سطح نظام منطقه‌ای نسبت به نظام بین‌المللی گردید. این در حالی است که در سایر مناطق به‌ویژه غرب آسیا روندهای همگرایی عمدتاً با ناکامی روبه‌رو بوده است. حال، سؤال این‌جاست که علت موفقیت برخی از مناطق در همگرایی و عقیم ماندن تلاش برخی از دیگر مناطق در این زمینه چیست؟ به‌طور خاص، چرایی ناکامی کشورهای غرب آسیا در رسیدن به همگرایی منطقه‌ای از کجا ناشی می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از رهیافت تحلیل منظومه‌ای، فرضیه تحقیق اینگونه صورت‌بندی شده است که مسئله همگرایی در غرب آسیا در گرو یک الگوی دیالکتیکی چهاربُعدی است که بتواند تمامی خلأهای موجود را پوشش داده و زمینه‌های لازم را برای گذار به همگرایی میان بازیگران منطقه فراهم آورد. الگوی یادشده دربرگیرنده ابعاد کارگزارانه و ساختاری کشتگری بازیگران در منطقه غرب آسیا بوده و مشتق بر مؤلفه‌های «بینشی»، «انگیزشی»، «ساختاری» و «محیطی» است. بدیهی است با تنظیم و مدیریت ابعاد ۴ گانه مدل دیالکتیکی (ابعاد کارگزارانه شامل بینش‌ها و انگیزش‌های رهبران غرب آسیا، ابعاد ساختاری درون و برون منطقه‌ای در غرب آسیا و نیز ساختارهای محیطی و بین‌المللی)، می‌توان از پوشش‌های واگرایانه در منطقه غرب آسیا کاست و بازیگران سیاسی این منطقه را به سمت همگرایی سوق داد. بدیهی است گذار به همگرایی نیازمند بهبود هر کدام از ابعاد ۴ گانه و مؤلفه‌های مرتبط به آنها (به‌شکل مرتبط و دیالکتیکی) است. بنابراین، توجه به یکی از ابعاد و نادیده گرفتن دیگری، مدل همگرایی در غرب آسیا را ناکام می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: همگرایی منطقه‌ای، غرب آسیا، منابع بینشی، منابع انگیزشی، منابع ساختاری

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه عالی دفاع ملی (نویسنده مسئول): ایمیل political^{۱۹}@gmail.com

۲. دکتری مطالعات منطقه‌ای (خاورمیانه و شمال آفریقا) دانشگاه تهران

مقدمه و بیان مسئله:

مسئله واگرایی^۱ و همگرایی^۲ میان جوامع و ملت‌ها اگرچه سابقه بسیار دیرینه‌ای داشته و در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی انسان‌ها از گذشته تاکنون به صورت عملی دنبال می‌شده است، با این حال توجه علمی به این موضوع و تعقیب آن به مثابه یک نظریه علمی تنها در دوره پس از جنگ جهانی دوم و در مطالعات مرتبط با حوزه روابط بین‌الملل تحقق یافته است. مسئله همگرایی از سال‌های میانی دهه ۱۹۵۰ میلادی و در چارچوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی و به‌عنوان یکی از پرکاربردترین مفاهیم در مکتب لیبرالیسم در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته و از درون این مکتب و توسط نظریه‌پردازان شهیر آن همچون کارل دویچ، دیوید میترانی و ارنست هاس و در قالب الگوهای نظری همچون فدرالیسم، رهیافت ارتباطات و کارکردگرایی، به ساحت اندیشه‌ای و نظری روابط بین‌الملل تسری پیدا کرده است. (میشلمن^۳، ۱۹۹۴:۱۴)

همگرایی عموماً به‌عنوان یک رویکرد و بالاتر از آن «دستورالعمل سیاسی» برای ایجاد اقتراب و همبستگی میان واحدهای مختلف سیاسی در عرصه بین‌الملل (و به‌ویژه دولت‌ها) با کاستن از اقتدار شخصی خود و بخشیدن آن به‌نوعی از اقتدار جمعی و مرکزی، و به‌منظور ایجاد نوعی از ثبات، آرامش و صلح در عرصه بین‌المللی و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است. (ر.ک: قوام، ۱۳۸۴: ۶۴-۷۴ و مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۹-۶۴).

البته به‌مرور، مسئله همگرایی با تنزل از جایگاه خود در سطح مطالعات روابط بین‌الملل و کاربست‌پذیری در الگوهای جغرافیایی جزئی‌تر همچون الگوی منطقه‌ای، ملی و درون ملی، مرز دانش‌های مختلف همچون مطالعات منطقه‌ای، جامعه‌شناسی سیاسی، امنیت ملی و... را درنوردیده و خود را به‌عنوان یک موضوع بنیادین در این قبیل علوم تحمیل نموده است. در نتیجه، می‌توان الگوهای همگرایی را در سطوح چهارگانه درون ملی (میان بازیگران فرو ملی)، ملی، منطقه‌ای و

۱. disintegration

۲. integration

۳. Michelmann

بین المللی و در حوزه‌های مختلف حیات بشری (سیاسی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و...) پی جست.

به‌عنوان نمونه، در حوزه مطالعات منطقه‌ای و منطقه‌گرایی، تلاش‌های توأمان تئوریک و عملی برای همگراسازی و منطقه‌گرایی کشورهای اروپایی که از اوایل دهه ۱۹۵۰ م و در قالب «بازار مشترک اروپایی ذغال سنگ و فولاد» آغاز گردیده بود در دهه ۱۹۹۰ م به سرانجام رسیده و در نتیجه حتی از رشته روابط بین‌الملل که به دنبال همگراسازی تمامی واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل بوده است، زودتر به توفیق رسید. بیش از دو دهه تجربه موفقیت‌آمیز اتحادیه اروپا در مقابله با مشکلات و چالش‌های پیش رو و هم‌افزایی توان خود با انباشت قدرت در نهادی فراملی و با رویکرد همگرایی همه‌جانبه، خود به‌مثابه کاتالیزوری مهم در جهت‌دهی به سایر کشورها و قدرت‌های جهان در شکل‌دهی به فرایندهای همگرایی منطقه‌ای و در نهایت تلاش برای دستیابی به منطقه‌گرایی عمل نموده است.

بروز اتحادیه‌های منطقه‌ای همچون آ.سه. آن، شانگهای، اتحادیه آفریقا، سارک، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه همکاری‌های منطقه‌ای حاشیه اقیانوس هند، و... -با صرف نظر از میزان کامیابی هر یک در وصول به اهداف از پیش تعریف‌شده- به‌خوبی نشان از اهمیت و نقش تجربه نسبتاً موفق الگوی همگرایی اروپای غربی و دیگر عوامل مؤثر همچون تهدیدات مشترک منطقه‌ای، مسائل زیست‌محیطی، فرایند جهانی‌شدن، پایان دوران جنگ سرد و... در تشویق دیگر بازیگران سیاسی به همگرایی منطقه‌ای و الگوی منطقه‌گرایی داشته است. (براک و پریوس، ۲۰۰۸: ۴۰۸)

اثر حاضر نیز به‌طور ویژه زمینه‌ها، اسباب و عوامل تحقق فرایند گذار به همگرایی میان بازیگران منطقه‌ای را مورد مطالعه قرار داده و می‌کوشد تا از رهگذر توجه به تحولات جهان تعیین، عوامل بنیادین در برساخته شدن الگوی همگرایی و تحول و تطوّر این الگو را میان این قبیل بازیگران به بحث بگذارد. بنابراین، پرسش اصلی مقاله نیز است که همگرایی منطقه‌ای میان بازیگران سیاسی در غرب آسیا چگونه و با کدامین الگو و مدل امکان‌پذیر است؟

فرضیه این تحقیق آن است که اساساً همگرایی در منطقه آسیای غربی در گروی شکل‌گیری یک الگوی چهاربُعدی است که تمامی ساحت‌های ممکن را پوشش می‌دهد. نخست منابع کارگزارانه که خود به منابع بینشی و انگیزشی تقسیم می‌شود. دوم منابع ساختاری است که بر هر دو حوزه ساختار درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اشاره دارد و در نهایت منابع تاثیرگذار محیطی است که این نیز به نوبه خود شامل منابع محیط درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای خواهد بود. در این تحقیق به ویژه با توجه به ویژگی‌ها و شاخصه‌های خاص منطقه غرب آسیا و غلبه عناصر کارگزاری بر منابع ساختاری، تاکید ویژه‌ای بر دو بُعد منابع بینشی و انگیزشی می‌شود.

۱. مبانی نظری

پیشینه تحقیق

در حوزه همگرایی در منطقه خاورمیانه و آسیای غربی مقالات و کتاب‌های مختلفی نوشته شده است که مهم‌ترین آنها به‌ویژه در حوزه‌های نظری و الگوهای همگرایی منطقه‌ای، شامل موارد زیر است:

۱- مقاله «تحلیل مدل نقش همگرایی ملی به عنوان مبنای همگرایی منطقه‌ای در جهان اسلام: مطالعه موردی: خاورمیانه»: (دکتر اعظمی و زرقانی ۱۳۹۶)؛ مقاله فوق در پاسخ به این سوال بوده که چگونه می‌توان از نظریات همگرایی در منطقه جغرافیایی ایران و همسایگانش بهره برد و چه مدلی برای تبیین این همگرایی مناسب است. در این راستا، نویسندگان اقدام به طراحی مدلی «سه وجهی» در دسته‌بندی روابط ایران با کشورهای همسایه کردند که شامل حوزه‌های «مفاهمه»، «معامله» و «مقابله» است. در حوزه «مفاهمه»، برای رسیدن به همگرایی، گزاره‌های ارتباطاتی و سازه‌انگاری مورد بهره‌برداری قرار گرفت که طی آن همگرایی از طریق تبادلات فرهنگی و علقه‌های اجتماعی نزدیک میان بازیگران در دوره‌های طولانی زمانی و شکل‌گیری اجتماعات بر مبنای هویتی حاصل می‌شود. در حوزه «معامله»، بر گزاره‌های نظریه کارکردگرایی و نوکارکردگرایی و نیز نظریه نولیرالیسم و نهادگرایی نولیرال تأکید شد. در نظریه کارکردگرایی و نوکارکردگرایی بر همکاری در حوزه‌های فنی، اقتصادی و کارکردی میان جمهوری اسلامی ایران و همسایگان و تسری این حوزه‌ها به مسائل حادث‌تر سیاسی-امنیتی تأکید گردیده است. در این

نظریه، همچنین بر نهادسازی فراملی به‌عنوان یکی از ابزارهای تحقق همگرایی میان ایران و همسایگان تأکید می‌کند. در حوزه «مقابله» نیز بر همکاری در شرایط تأمین منافع ملی، رفع نگرانی از فریب و تقلب در مذاکرات و مفاهیم منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید می‌شود.

۲- مقاله «تبیین الگوی همگرایی منطقه‌ای؛ مورد: جنوب غرب آسیا» (دکتر عزتی و رومینا ۱۳۹۸)؛ در این مقاله، عوامل واگرایی در منطقه جنوب غرب آسیا و چالش‌های موجود در این منطقه در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفته و اینگونه نتیجه‌گیری نموده که همگرایی در منطقه مستلزم استفاده از فرصت‌های ژئوپلیتیکی چون دین مشترک، منابع عظیم انرژی، گردشگری، ویژگی‌های تمدنی و فرهنگی است. علاوه بر این، عواملی همچون مقابله کشورهای منطقه با مخاطرات طبیعی نظیر ریزگردها و آلودگی‌های زیست محیطی، شکل‌گیری سازمان‌های جدید منطقه‌ای برای همکاری در حوزه‌های پرچالش مثل مسئله آب‌های منطقه‌ای، همکاری مشترک تجاری و حذف روادید و کاهش تعرفه‌های گمرکی بین کشورهای منطقه، توسعه گردشگری در کشورهای جنوب غرب آسیا بر اساس مشترکات منطقه‌ای و موقعیت ژئواستراتژی کشورهای منطقه در ارتباط با نفت مهم‌ترین بنیان‌های تحقق همگرایی در جنوب غرب آسیا است.

۳- مقاله «موانع فزاینده منطقه‌گرایی درون‌زا در خاورمیانه از منظر مکتب کپنهاگ» (حسینی ۱۳۹۹)؛ این مقاله با بهره از نظریه امنیتی کپنهاگ به عوامل مؤثر بر منطقه‌گرایی درون‌زا پرداخته و از آن زاویه، دو روند منطقه‌گرایی درون‌زا و برون‌گرا در خاورمیانه را آسیب‌شناسی کرده است. راهکار اصلی نویسنده برای آغاز منطقه‌گرایی درون‌زا، آغاز سیاست همسایگی از جانب قدرت‌های مؤثر منطقه‌ای است که مستظهر به قدرت فرهنگی و تمدنی هستند. پرسش اصلی مقاله عبارت بود است از: «مهم‌ترین موانع منطقه‌گرایی درون‌زا در غرب آسیا چیست و جمهوری اسلامی ایران چگونه می‌تواند سیاست همسایگی به منظور تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا در غرب آسیا را فعال کند؟» در پاسخ به این سوال این فرضیه تدوین شده است که «تعارضات ساختاری فعال در منطقه، اقتصاد غیرمکمل، سبک زندگی متعکس و الگوی دوستی و دشمنی متناقض مهم‌ترین موانع منطقه‌گرایی درون‌زا در خاورمیانه است. همچنین اعتماد به نفس ایت سیاسی

قدرت‌های منطقه‌ای، مستهضر به فرهنگ و تمدن قوی برای آغاز سیاست همسایگی، ظرفیت‌های مادی و معنوی لازم برای اعتمادسازی و مشارکت طلبی و تلاش برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای در یک فرآیند بطئی، کاهش مداخلات منفی قدرت‌های خارجی در غرب آسیا را فراهم می‌کند و زمینه‌های لازم را برای تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا فراهم می‌کند.

۴- مقاله «راهبردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برقراری همگرایی در خاورمیانه و موانع آن» (عابدی اردکانی و راستین دل ۱۳۹۶)؛ هدف اصلی این مقاله این است که با بهره‌گیری از نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی، راهبردهای جمهوری اسلامی ایران برای شکل‌گیری همگرایی در منطقه خاورمیانه و سیاست‌های مقابله با چالش‌ها را تدوین کند. نخستین راهبرد، همکاری‌های تجاری و اقتصادی و مناسبات فنی و کارکردی با کشورهای منطقه است که بر اساس نظریه کارکردگرایی تفسیر می‌شود. بر اساس این راهبرد و درچارچوب نظریه مذکور، جمهوری اسلامی گام‌هایی در جهت ارتقا و پیشبرد مبادلات فنی و تجاری، تشکیل اتحادیه‌های گمرکی، اقتصادی و مالی، شکل‌دهی مناطق آزاد تجاری، تأسیس بازارهای مشترک، زمینه‌سازی مقدمات جریان آزاد گردش کار، سرمایه و نیروی انسانی به منظور تکوین سازمان‌ها و برگزاری همایش‌ها و اجلاس‌ها برداشته است که نشان‌دهنده عزم راسخ ایران برای همکاری و همگرایی منطقه‌ای است. راهبرد دومی که ایران برای همگرایی منطقه‌ای در سیاست خارجی خود به کار گرفته، تکیه بر اشتراکات ایدئولوژیکی و فرهنگی، به ویژه هویت اسلامی مشترک کشورهای منطقه است.

آثار و ادبیات فوق هرچند تلاش کرده‌اند از منظر تئوریک، ابعادی از الزامات همگرایی در منطقه غرب آسیا را تبیین کنند، اما نتوانستند یک مدل جامع برای همگرایی بازیگران سیاسی در غرب آسیا که توان پوشش تمامی زوایای کنشگری آنها را داشته باشد ترسیم کنند. چنین ضرورتی نویسنده را بر آن داشته است تا مدلی ارائه دهد که از خلال آن خواننده به فهم کیفیت گذار به همگرایی «به مثابه یک راهبرد عملیاتی و نه یک طرح نظری صرف» دست یابد.

نظریه همگرایی و الگوهای آن

ارنست هاس به عنوان مبدع تئوری همگرایی، آن را پروسه‌ای می‌داند «که به وسیله آن رهبران سیاسی چند کشور مختلف متقاعد و راغب می‌شوند که وفاداری، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی‌شان را به سمت مرکز جدیدی که نهادهایش دارای اختیارات قانونی یا متقاضی اختیارات قانونی و رأی اختیارات دولت‌های ملی باشد، سوق دهند.» بنابراین همگرایی به معنای ترکیب و ادغام اجزاء در یک کل است و با یکسان‌سازی سیاست‌های اقتصادی و سیاسی بازیگران در قبال یکدیگر، به نوعی آزادسازی تجارت منجر می‌گردد. همانگونه که از تعریف هاس بر می‌آید، همگرایی، بیشتر از آنکه هدف باشد، روندی است که یک سوی آن ادغام اقتصادی و سوی دیگرش اتحاد سیاسی و اتخاذ رویه‌های مشترک در سیاست‌های خارجی و امنیتی است. البته در دنیای واقعیت، حرکت از هر دو سوی طیف به سمت دیگر، تجربه شده است. اتحادیه اروپا در آغاز اهدافی صرفاً اقتصادی را دنبال می‌کرد، اما به تدریج در مسائل سیاسی نیز وارد شد. برعکس آن، آسه‌آن، در ابتدا اهداف سیاسی و امنیتی را دنبال می‌نمود، ولی بعدها همکاری‌های اقتصادی را به سیاهه همکاری‌ها افزود. (هاس^۱، ۱۹۹۰: ۲۱۲)

دیوید میترانی در نظریه خود، اصل انشعاب^۲ را مطرح می‌کند که بر این اساس توسعه همکاری‌ها در یک حوزه فنی، منجر به ایجاد رفتارهای مشابه در حوزه‌های فنی دیگر می‌شود؛ چرا که همکاری کارکردی در یک بخش، ضرورت این نوع همکاری در سایر بخش‌ها را گوشزد می‌کند. به عنوان مثال، ایجاد یک بازار مشترک، باعث اعمال فشار برای همکاری بیشتر در زمینه سیاست‌های مرتبط با قیمت‌گذاری، سیاست‌گذاری، حمل و نقل، بیمه، دستمزد، مالیات، تأمین اجتماعی، بانک‌ها و مسائل پولی می‌گردد. در نهایت این همکاری به حریم بخش سیاسی دست‌اندازی کرده و حتی آن را می‌بلعد. (برانت^۳، ۲۰۱۷: ۳۴)

۱. Hass

۲. Ramification

۳. Barnett

یکی دیگر از مهم‌ترین کمک‌های ماهوی به نظریه همگرایی از سوی دیوید میترانی ارائه شده است. وی برای تبیین مسئله همگرایی در سطح بین‌المللی، مفهوم ایده «جامعه امن»^۱ را در دو شکل «کثرت‌گرا» و «ادغام‌شده» مطرح می‌کند. یک جامعه امن به منطقه‌ای اطلاق می‌شود که که کنش‌های خشونت‌آمیز شدید، مثل جنگ، در آن بسیار نا محتمل می‌گردد. اعضای یک جامعه امن در جهت حفظ منافع مشترک، دفاع از دستاوردهای اعضا و حل مشکلات از طریق فرآیند تغییر صلح‌آمیز حرکت می‌نماید. در همین راستا، در چنین جامعه‌ای نهادهای رسمی و غیررسمی تعریف‌شده‌ای، عهده‌دار تدوین و اجرای راهبردها، راهکارها، کنش‌ها و واکنش‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی این واحد سیاسی فراملی، در جهت تأمین منافع درازمدت برای همه اعضا خواهد بود. همچنین افراد در یک جامعه امن دارای احساس تعلق به جامعه، وابستگی متقابل، اطمینان و منافع مشترک هستند (دویچ، ۲۰۰۵: ۴۶). جوامع امن ادغام‌شده در طول تاریخ بسیار کمیاب هستند.

فرآیند جایگزین و کمتر بلندپروازانه، همگرایی است که منجر به ایجاد جامعه امن کثرت‌گرا می‌شود. و در آن کشورها حاکمیتشان را حفظ می‌کنند. به نظر می‌رسد ایجاد یک جامعه امن کثرت‌گرا همانند اتحادیه اروپا و اتحادیه آمریکای شمالی آسان‌تر از یک جامعه امن ادغام‌شده باشد. امروزه مفهوم جامعه امن کثرت‌گرا مورد اقتباس نظریه‌پردازان سازه‌انگاری قرار گرفت. آنها جامعه امن را با هویت‌های اشتراکی، ارزش‌ها، تعاملات مستقیم چندجانبه، و منافع مشترک درازمدت بازتعریف نمودند که در چارچوب آن، به تعاریف همگرایی منطقه‌ای در مناطق مختلف جهان پرداختند. (ویور و بوزان، ۲۰۰۳: ۴۰-۴۵) هر کدام از این همگرایی‌ها بر مولفه‌های خاصی مبتنی بود. نقطه ثقل همه اینها، مفهوم «فوق ملی‌گرایی»^۲ است. در این زمینه، دیدگاه‌های مختلفی از سوی نظریه‌پردازان مطرح شده است. نظریه تغییر یا انقلاب چالمرز جانسون^۳ در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و نظریه سطوح تحلیل پنج‌گانه جیمز روزنا^۴ در حوزه سیاست خارجی

۱. Security Communities
۲. Deutsch
۳. Waever, Buzan
۴. Trans nationalism
۵. Chalmers johnson
۶. James N. Rosenau

از جمله تئوری‌هایی هستند که هر یک تا حدودی به فهم فرایندهای همگرایی یا ادراک آن مساعدت نماید. نظریه تغییر چالمرز جانسون، مرتبط با تحولات اجتماعی و بررسی چگونگی درگرفتن تحولات و تغییرات اجتماعی است. به اعتقاد وی تغییر در محیط اجتماعی (به‌عنوان نمونه همگرایی به‌منابا یک مؤلفه مهم در تغییر اجتماعی) از چهار منبع سرچشمه می‌گیرند:

۱. منابع داخلی

الف: منابع داخلی تغییر در ارزش‌ها

ب: منابع داخلی تغییر در محیط

۲. منابع خارجی

الف: منابع خارجی تغییر در ارزش‌ها

ب: منابع خارجی تغییر در محیط (جانسون، ۱۹۶۸: ۶۴)

رهیافت دومی که تا حدودی می‌تواند هدایتگر تحقیق جاری باشد، نظریه سطوح تحلیل پنج‌گانه جیمز روزنا است. روزنا معتقد است برای دریافت فهمی متقن از سیاست خارجی یک کشور می‌بایست پنج فاکتور را در نظر داشت: (روزنا، ۱۹۷۱: ۳۰۷)

۱. سطح تحلیل فردی

۲. سطح تحلیل نقشی

۳. سطح تحلیل حکومتی و بوروکراتیک

۴. سطح تحلیل ملی یا اجتماعی

۵. سطح تحلیل بین‌المللی

همان‌طور که روشن است هر یک از این دو نظریه تا اندازه‌ای می‌تواند هدایت‌گر باشد اما در واقع برای تبیین فرایند بازیگران منطقه‌ای نمی‌توان هیچ‌یک از دو رویافت مورد اشاره را کامل و پوشش‌دهنده و پاسخگوی نیازهای تئوریک پژوهش جاری تصور نمود.

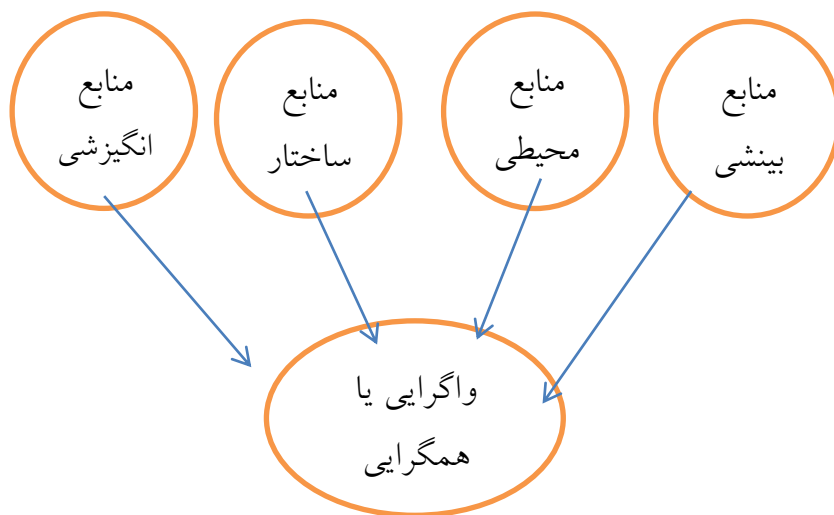
چرایی عبور از دو مدل یادشده و تلاش برای ساخت یک رهیافت نظری اختصاصی، در واقع در این نکته نهفته است که مدل اول از اساس به نادیده انگاشتن منابع انگیزشی (احساسات، عواطف، انفعالات درونی و...) بازیگران سیاسی و به نوعی «جبر نسبی» برآمده از نقش تحولات محیط بیرونی و خارجی می‌انجامد. همچنین طبقه‌بندی منابع تغییر بر اساس ملاک و معیار دوگانه و البته رایج «داخلی-خارجی» نمی‌تواند از منطق خاصی -جز سلیقه شخصی جانسون- پیروی نماید.

مدل تحلیل روزنا نیز اگرچه می‌تواند در تحلیل سیاست خارجی یک بازیگر ملی مؤثر و مفید باشد و از قضا در تبیین موضوع مطالعه تحقیق جاری باکفایت‌تر از مدل جانسون جلوه می‌کند، اکتفای آن به حوزه سیاست خارجی بازیگران ملی و دولت-ملت (و نادیده گرفتن بازیگران غیر حکومتی) و نیز عدم برخورداری از نظم منطقی در ارائه مدل، ضرورت ارائه الگوی نظریه اختصاصی برای پژوهش جاری را دوچندان می‌سازد. الگویی که توان تبیین تمامی زوایای بحث را داشته باشد.

نویسندگان بر این باورند که الگوی ذیل تحت عنوان «دیالکتیک چهاربُعدی گذار به همگرایی» می‌تواند به خوبی پاسخگوی چیستی و چرایی فرایند همگرایی میان کنشگران حکومتی و غیرحکومتی موجود در یک منطقه باشد. رهیافتی که نسبت به دو قالب نظری فوق، به نحو کامل‌تر و منسجم‌تری می‌تواند توجیه‌گر زمینه‌ها و عوامل کنش‌های همگرا ساز میان طرف‌های مربوط باشد. این الگوی دیالکتیکی، منابع ذیل را در بر می‌گیرد:

- ۱- منابع انگیزشی (مؤلفه‌های شخصیتی همچون احساسات، عواطف، انفعالات درونی رهبران سیاسی) مؤثر در ایجاد فرایندهای همگرایی و واگرایی
- ۲- منابع بینشی (منظومه نظری، گفتمانی، هویتی، اعتقادی و ایدئولوژیک رهبران و بازیگران)
- ۳- منابع ساختاری (اقتضات ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی فروملی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی)
- ۴- منابع محیطی مؤثر در ایجاد فرایندهای همگرایی و واگرایی

- ۱-۴- منابع مرتبط با محیط داخلی هر بازیگر
 ۲-۴- منابع مرتبط با محیط خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی)



نمودار شماره ۱: الگوی نظری دیالکتیکی گذار به همگرایی بازیگران منطقه‌ای

روشن است که الگوی ارائه‌شده دربرگیرنده هر سه عرصه کارگزاری (بینشی و انگیزشی)، ساختاری و محیطی کنشگری بازیگران سیاسی بوده و با تمایزگذاری میان «جهان شناخت‌ها»ی بازیگر با «جهان انگیزه‌ها» و ویژگی‌های شخصیتی آنها - که البته ممکن است تاندازه‌ای از دیگر مؤلفه‌های روانی همچون احساسات، تجارب، عواطف و... نیز متأثر باشد - در تلاش است تا بر هر دو سرمنشأ «انسان-محور» تأثیرگذار در رفتارها و کنش‌های بازیگر انسانی پرتو بتاباند. مراد از کارگزار در این پژوهش صرفاً مقامات رسمی دولت-ملت‌ها نیست، بلکه به واسطه پذیرش امکان و تحقق نقش‌آفرینی بازیگران غیرحکومتی^۱ و غیررسمی در تحولات منطقه‌ای، دایره کارگزاری به این کنشگران نیز تعمیم‌یافته و شامل رهبران جنبش‌های سیاسی-اجتماعی، گروه‌های تروریستی، رسانه‌های غیررسمی و غیر وابسته به دولت‌ها، مراکز مطالعاتی مستقل، جنبش‌های مقاومت و آزادی‌بخش، نهادهای دینی و... نیز می‌شود.

۱. Non state Actors

موضوع بعدی آن که، کارگزاری مورد اشاره در منطقه گاه از همسویی با ساختارهای سیاست منطقه‌ای برخوردار بوده و گاه نوعی تقابل کامل با اقتضانات ساختاری و ساختار منافع بازیگر را در دل خود داشته است. در نتیجه، ضرورتاً کارگزاری در منطقه غرب آسیا موظف به سیاست‌سازی در ذیل اقتضانات ساختاری و محیطی نخواهد بود. مصادیق متعددی از این تقابل مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

مسئله دیگر آن که، اساساً توجه به هر عامل و ادعای نقش‌آفرینی یک منبع در تحولات منطقه‌ای (و از جمله همگرایی منطقه‌ای) به معنای نقش انحصاری و تأمه آن در شکل‌گیری یک‌روند و یا حتی تحول خاصی نخواهد بود. بلکه مدعا آن است که در شکل‌گیری هر روند یا تحولی، می‌تواند یک یا هر چهار عنصر مورد بحث در «دیالکتیک چهاربُعدی گذار به همگرایی» - صرف نظر از میزان شدت و ضعف تأثیر بخشی هر یک از آنها - نقش‌آفرینی نماید.

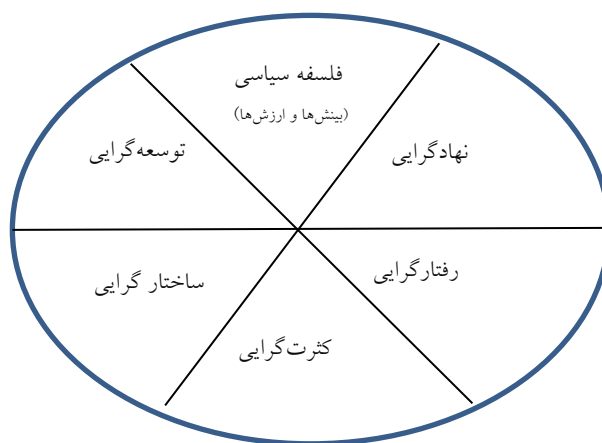
به دیگر بیان، سخن از آن است که می‌توان عناصر یاد شده را به‌عنوان منابع مؤثر در فرایند همگرایی (با صرف نظر از حالت تجمعی و یا انفرادی) مورد نظر داشت. اگرچه به‌طور طبیعی همگرایی ریشه‌دار و مستمر عموماً از ترکیب بیشترین تعداد مؤلفه‌های چهارگانه فوق یا تمامی آن‌ها پدید می‌آید. البته روشن است که امکان نقش‌آفرینی انحصاری تنها یکی از چهار فاکتور یاد شده در سودهی به پویای همگرایی را نمی‌توان مورد انکار قرار داد.

۲. روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر از نقطه نظر روش‌شناسی، یک تحقیق توصیفی - تحلیلی و از لحاظ هدف، یک تحقیق توسعه‌ای کاربردی^۱ است. از ویژگی‌های تحقیق توصیفی این است که محقق دخالتی در موقعیت، وضعیت و نقش متغیرها ندارد و آنها را دستکاری و کنترل نمی‌کند. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۷: ۴۳) از طرف دیگر این پژوهش، یک تحقیق کاربردی است و بر اساس نیاز و ضرورت مدل همگرایی در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران یعنی منطقه غرب آسیا انجام می‌گیرد. ابزار مورد استفاده در این پژوهش از حیث گردآوری اطلاعات «مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای» است.

روش تحلیل داده‌های بدست‌آمده در این پژوهش بر اساس «روش تحلیل منظومه‌ای» است. روش تحلیل منظومه‌ای از تحلیل دیالکتیکی مولفه‌های تأثیرگذار بر یک پدیده در قالب یک الگو و منظومه استفاده می‌کند تا سطوح تحلیل و ابعاد مختلف یک پدیده را تبیین کند. این روش نخستین بار توسط پرفسور علی اصغر کاظمی در کتاب «روش و پیش در سیاست» مفهوم‌پردازی و بکار برده شد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به داکومیه^۱ ۲۰۱۸).

بر اساس روش تحلیل منظومه‌ای، ابتدا مباحث اعتقادی-ارزشی حاکم بر محیط منطقه‌ای در قالب فلسفه سیاسی مورد ارزیابی و تدقیق قرار می‌گیرد، سپس مباحث نهادی یا ساختارگرایی (ساختارهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای) در یک منطقه مورد توجه واقع می‌شود؛ به تعاقب اینها، مقوله رفتارگرایی (شکل‌گیری اولویت‌ها، قاعده‌ها و ارجحیت‌های مشترک در یک منطقه) مورد توجه قرار می‌گیرد. در نهایت این منظومه با در نظر گرفتن مقوله‌های «کثرت‌گرایی» و «توسعه‌گرایی» به تکامل می‌رسد که اوج مبادلات و ارتباطات درون منطقه‌ای و رسیدن به سطح قابل قبول همگرایی را به منصف ظهور می‌رساند.



منبع: (کاظمی، ۱۳۸۶: ۴۳۴)

دیالکتیک پیشنهادی نگارنده یک موضوع جدید است که الهام گرفته از روش تحلیل منظومه‌ای فوق‌الذکر می‌باشد. در ادامه به تشریح یافته‌های تحقیق بر اساس الگو و روش مورد نظر می‌پردازیم.

۳. تجزیه و تحلیل یافته‌ها؛ دیالکتیک چهاربُعدی گذار به همگرایی در منطقه غرب آسیا

بر اساس الگوی «دیالکتیکی گذار به همگرایی منطقه‌ای» که نویسندگان در بخش بالا ابعاد و مولفه‌های نظری آن را ترسیم کردند در این بخش به بررسی ابعاد چهارگانه آن در فرآیند گذار به همگرایی در «منطقه غرب آسیا» می‌پردازیم.

۳-۱ منابع کارگزارانه

در الگوی دیالکتیکی همگرایی در منطقه غرب آسیا، برای بررسی مناسبات و کنش‌های بازیگران منطقه‌ای تلاش می‌شود تا با رویکردی فلسفی، روان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به نقش عنصر انسانی (کارگزار) توجه ویژه شود. الگوی حاضر بر این امر استوار است که برای شناخت کیفیت تأثیرگذاری بازیگر سیاسی بر محیط پیرامونی و حوزه نفوذش، بایستی کیفیت شکل‌گیری «فعل ارادی» انسان را مورد دقت قرار داده و واکاوی نمود. واقعیت آن است که موجود انسانی مرکب از روح (نفس) و جسم بوده که دیالکتیک و برآیند نهایی کنش‌های متقابل میان این دو - که البته خود ممکن است از یک یا هر دو حوزه انگیزشی و بینشی نشأت گرفته باشد- در نهایت به پدید آمدن فعل ارادی انسان مختار می‌انجامد. در نتیجه، در صدور هرگونه کنش اختیاری و ارادی انسانی (در معنای دقیق فلسفی آن) هر دو قوه نفسانی و جسمانی انسان و هر دو بُعد بینشی-انگیزشی دخیل خواهند بود. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸ و طباطبایی، ۱۳۵۹: ۴۶۷)

اهمیت نقش کارگزارانه آنگاه برجسته‌تر می‌شود که به این نکته توجه گردد که برخلاف بازیگران قدرتمند امروزی در مناطقی چون اروپا و پیمان نفتا، واقعیت‌های خاص مرتبط با ساخت سیاسی منطقه غرب آسیا نشانگر آن است که ساحت کارگزارانه (فرد انسانی) از نقش برجسته‌تر (و حتی می‌توان مدعی شد گاه «هژمون») در سیاست‌سازی‌ها و خط‌مشی‌های مورد

پیگیری از سوی بازیگران سیاسی این منطقه برخوردار است. از همین رو، وزن نقش‌های انسانی در طرح‌ریزی استراتژی‌ها و تحلیل آن‌ها در منطقه غرب آسیا بسیار ثقیل است.

فقدان ساختارهای تکثرگرا، شیوع نظام‌های استبدادی و درنهایت فرهنگ خودرایی و خودمکفی‌بینی موجود در منطقه غرب آسیا را می‌توان زمینه‌ساز تفوق نسبی و بلکه رایج عنصر کارگزارانه بر عناصر محیطی و ساختاری عنوان کرد. در نتیجه، در شناخت صحیح تحولات چنین منطقه‌ای، غفلت از نقش کارگزار می‌تواند به شدت گمراه‌کننده باشد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۷۰)

اگرچه فروکاستن عوامل مؤثر در تحقق فرایند همگرایی به متغیرهای فردی، نوعی ساده‌سازی منابع تغییر اجتماعی-سیاسی و گونه‌ای سطحی‌نگری به شمار می‌آید، اما در حال نمی‌توان نقش «جزئیاتی» این عامل را نیز نادیده گرفت. در نتیجه در موضوع پژوهش جاری نیز در کنار تمامی عوامل مؤثر در بروز فرایند همگرایی می‌بایست متغیرهای فردی را نیز رصد نموده و به نقش آن توجه نمود. تجربه‌های تاریخی نیز تا اندازه زیادی قدرتمند بودن متغیرهای فردی در نظام تصمیم‌گیری در کشورهای منطقه غرب آسیا و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی موجود در آن را تأیید می‌کند.

به‌عنوان نمونه، نقش کارگزاران حاکم در کشورهای عربی جنوبی حاشیه خلیج فارس، به‌ویژه ذهنیت ماجراجویانه محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی در قطع روابط دیپلماتیک با ایران از اهمیت «فائقه‌ای» برخوردار است. همچنین، تلاش‌های یکجانبه مسعود بارزانی برای مستقل‌سازی کردستان عراق و دامن زدن به تجزیه عراق بیش از آن‌که حاصل خرد جمعی بازیگران داخلی و نیز مبتنی بر مصالح واقعی کردهای عراق باشد، ریشه در عنصر کارگزاری بارزانی (آرمان‌ها، ذهنیت‌ها و خوانش شخصی وی در بیش از شصت سال مبارزه برای نوعی از پان‌کردیسم در کشورهای منطقه) حکایت دارد. بهترین دلیل بر این مدعا را می‌بایست مخالفت برخی از جناح‌های گُردی در داخل منطقه اقلیم (همچون حزب اتحادیه میهنی کردستان) با استقلال آن عنوان کرد. در ادامه هر یک از دو مؤلفه کارگزارانه‌ی همگرایی مصادیقی از این دست مورد اشاره قرار می‌گیرد.

الف) منابع بینشی

با توجه به نکته فوق، در حوزه بینشی می‌توان مواردی همچون شناخت‌ها، اعتقادات، برداشت‌ها، باورها، فرهنگ‌ها، سنن، پیش‌فرض‌ها، جهان‌بینی، مبانی پارادایمی، نظام فکری، نگرش‌ها و رویکردهای نظری، نمادها و اسطوره‌ها، و ارزش‌ها و... را مطرح کرد که بر تحریک و تشویق قوای جسمی افراد جهت تحقق یک کنش خاص و انتخاب هر یک از گزینه‌های کنشی پیش رو، تأثیر ژرفی دارند. به‌طور طبیعی لایه‌های سیاسی مرتبط با این عرصه در حوزه مأموریت رشته‌هایی چون کلام سیاسی و فرهنگ اجتماعی جای می‌گیرد.

در این میان، نگرش هر بازیگر سیاسی و نحوه نگرستن آن به خود و جهان خارج از خود (و از جمله محیط کنشگری سیاسی خود و بازیگران فعال در آن) مهم‌ترین و بنیادین‌ترین رکن در طیف مؤلفه‌های بینشی و از جمله عوامل و فاکتورهای بسیار مؤثر در تصمیم‌سازی سیاسی و نیز جهت‌دهی به ماهیت تفاسیر و اقدامات عملی بازیگر خواهد بود که اتفاق نظر بر سطح مشترکی از آن، پیش‌نیاز هرگونه وفاق سیاسی بوده و در میان عناصر بینشی مؤثر در گذار به پویش همگرایی، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

نگرش‌های هر کنشگر سیاسی در درجه نخست مشحون از مؤلفه‌های بینشی وی و البته احتمالاً در موارد زیادی همچنین مشروب از مؤلفه‌های انگیزشی او برساخته می‌شود. نگرش‌ها ضمن سوددهی به نحوه نگرستن بازیگر به هستی، خود و دیگران، در نهایت ماهیت کنش و واکنش در قبال پدیده‌های هستی و از جمله هستی اجتماعی و سیاسی را برای بازیگر معنا می‌بخشند. (سیرز، ۲۰۱۹: ۴۹۲)

البته به‌طور طبیعی، نمی‌توان نقش تجربه یک بازیگر در خصوص پدیده‌های مختلف را در شکل‌دهی به نگرش‌ها و در پی آن کنش‌ها و واکنش‌های وی نادیده گرفت. تجربه‌های متفاوت بازیگران از شرایط اجتماعی و سیاسی متفاوت می‌تواند موجب نگرش‌ها و قضاوت‌های متمایز ایشان در قبال شرایط یکسان باشد. در نتیجه نگرش‌های بازیگر -جدا از حالت تشکیکی ایشان-

همواره ترکیبی از ابعاد شناختی و احساسی است که چیستی و چگونگی کنش آن را توجیه و تبیین می‌نماید.

در هر صورت با صرف نظر از ریشه‌ها و فاکتورهای مولد نگرش‌های یک بازیگر سیاسی، در هر حال نوع و ماهیت نگرش یک بازیگر می‌تواند بسته به شرایط اجتماعی، تحولات سیاسی، خود و بازیگران دیگر، رفتارها و واکنش‌های خاصی را از سوی وی ایجاد کرده و بازتولید نماید. اهمیت این مسئله در شناخت چرایی باورمندی و کنشگری بازیگران منجر به پیدایش زمینه علمی بانام «مطالعه نگرش‌ها»^۱ در حوزه علوم اجتماعی شده است. (تیلور و فرنسیس؛ ۲۰۱۹: ۴۳)

با گذار از حوزه تئوریک و عطف نگاه به حوزه تحولات میدانی و جهان واقع، می‌توان بر خورده‌های کارگزاران سیاسی از منظومه‌های بینشی متفاوت و البته گاه متضاد (اعتقادی، دینی، ایدئولوژیک و...) را یکی از مهم‌ترین دلایل ممانعت گذار به همگرایی در منطقه غرب آسیا عنوان نمود.

به عنوان نمونه، رصد تاریخچه یک‌صد ساله اخیر در منطقه بیانگر آن است که کارگزاران منطقه‌ای هر یک به منظومه بینشی متفاوتی تعلق و انتساب داشته و عموماً اقتضائات بینشی خود را بر ساخت سیاست‌ها تحمیل می‌نموده‌اند.

نمونه‌هایی از این تکرر بینشی در فرایند مناسبات میان بازیگران موجود در منطقه غرب آسیا را می‌توان در ذیل فهرست نمود:

- منظومه بینشی شیعی-سنی (با محوریت سعودی و ایران)
- منظومه بینشی اسلامی-یهودی (با محوریت رژیم صهیونیستی و کل منطقه)
- منظومه بینشی سکولار-اسلام‌گرا (با محوریت ایران و برخی متحدان فروملی همچون حزب الله لبنان و گروه‌های شیعه عراقی در مقابل سایر بازیگران منطقه)
- منظومه بینشی متخاصم سکولار-سکولار (در قالب مارکسیسم-لیبرالیسم با محوریت قطب شوروی سابق و ایالات متحده)
- منظومه بینشی دولت-ملت‌گرا-امت‌گرا (امت اسلامی، امت عربی، امت فارسی،

۱. Study of Attitudes

۲. Taylor & Francis

امت کردی و امت ترکی و...)

طبیعی است که تعلق ذاتی کارگزاران به فضاها و گفت‌مانی و بینشی متفاوت می‌تواند نقشی مهم در ماهیت خط‌مشی‌های هر بازیگری ایفا نماید. البته روشن است که صرف تکرر بینشی الزاماً به تضاد و اصطکاک نمی‌انجامد. بلکه در مقابل فعال شدن گسل‌های بینشی و نگاه ایجابی-سلبی به خود-دیگری، زمینه و بستر مناسب برای واگرایی میان بازیگران را در فضای غلبه کارگزار بر ساختار فراهم می‌سازد.

منظومه بینشی هر کارگزاری در منطقه (با صرف نظر از آن‌که تبدیل به ساختار سیاسی شده باشد یا خیر) بر سازه‌های گفت‌مانی بنا شده است که به‌طور طبیعی به قرائت‌ها و تفاسیر متفاوتی از دیگر کارگزاران می‌انجامد. حال اگر ساختارهای سیاسی مغلوبه منازعه ساختار-کارگزار باشند، هنجارها، ارزش‌ها، قرائت‌های نظری، گفت‌مان‌ها و در یک‌کلام جغرافیای ادراکی کارگزار به عنصر تعیین‌کننده‌تر و گاه حتی تنهاترین عنصر- در صُنع سیاست‌ها می‌انجامد.

به‌عنوان نمونه، حتی اگر تمامی عوامل مؤثر در کیفیت کنشگری کارگزارانی چون گروه‌های تروریستی تکفیری را نادیده بگیریم، با این حال منظومه بینشی این گروه به‌مثابه موتور محرکه این جنبش در استمرار سیاست‌های تروریستی این گروه در منطقه کفایت می‌کند. در حقیقت، اساس جهت‌گیری این جنبش‌ها در اتخاذ رویکردهای تروریستی را می‌بایست منظومه بینشی «دگرس‌تیزانه» و مبتنی بر تکفیر، مشرک‌خوانی و مرتد‌خوانی تمامی غیرباورمندان به هندسه ارزشی فرقه خویش در غرب آسیا عنوان کرد.

کارگزاری حزب‌الله لبنان و گروه‌های مقاومت عراق به‌طور خاصی متأثر از جهان‌بینی شیعی است، رهبران جنبش‌های چپ‌گرا به‌طور ویژه‌ای بینش مارکسیستی را چراغ راه سیاست‌های خود قرار می‌دادند، همگرایی رضاخان پهلوی با کشورهای افغانستان، ترکیه و مصر در دوره سلطنت خود بیش از هر چیز در رویکرد فکری لائیت‌پسند دین‌ستیزانه وی و همکارانش در سه کشور یادشده ریشه داشت.

ب) منابع انگیزشی

با گذار از حوزه بینشی، در عرصه انگیزشی نیز مؤلفه‌هایی چون انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها، احساسات، خلیقات، عواطف، انفعالات، منافع فردی، حزبی و گروهی، مؤلفه‌های روانی، ویژگی‌های خاص شخصیتی ژنتیکی و اکتسابی، خصوصیات روانی، شیوه و سبک راهبری، تیپ شخصیتی، و... می‌تواند در پدیدآمدن کنش اجتماعی و سیاسی خاصی تأثیرگذار باشد. مسئله‌ای که عمدتاً در رشته تازه تأسیس روانشناسی سیاسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.^۱

علیرغم آن‌که مطالعه فاکتورهای انگیزشی حتی در کشورهای مدرن غربی - که در آن‌ها ساختارهای قدرتمند سیاسی و اقتصادی مانع از رفتارهای بی‌ضابطه و خارج از چارچوب از سوی رهبران و روسای جمهور می‌شود- نیز مورد اهتمام محققان و متخصصان بوده و به‌عنوان نمونه بحث‌های گسترده‌ای در خصوصیت نقش ویژگی‌های شخصیتی جان اف کندی^۲ در مدیریت بحران اتمی کوبا در سال ۱۹۶۲ میلادی شده است، اما به نظر می‌آید در تحلیل مسائل سیاسی کشورهای موسوم به جهان سوم که در آن‌ها ساختارهای سیاسی و اجتماعی، به‌طور آشکاری ضعیف‌تر از تأثیر شخصیت‌ها و رهبران سیاسی است توجه به فاکتورهای انگیزشی، مؤلفه‌ای محوری و کلیدی در فهم تحولات مرتبط با این بازیگران باشد.

به‌طور طبیعی کارگزار انسانی نمی‌تواند متنوع از ویژگی‌های فطری خود به کنشگری فردی و اجتماعی بپردازد. حوزه انگیزش نیز از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های فطری است که در قالب کنش‌های انگیزشی متقابلی چون خشم و آرامش، عداوت و محبت، طمأنینه و شتابزدگی و... تجلی می‌یابد. به‌ویژه در فرض غلبه الگوی کارگزارانه بر رویکرد ساختارمحور، مؤلفه‌های انگیزشی می‌توانند مجال ظهور و نقش‌آفرینی گسترده‌تر و حیاتی‌تری داشته باشند.

به‌عنوان مثال، ویژگی‌های شخصیتی آریل شارون و بنیامین نتانیاهو (همچون تنفر از فلسطینی‌ها، ریسک‌پذیر بودن و روحیه نظامی‌گرایانه) را می‌توان از عوامل مؤثر در تشدید سیاست‌های ضد فلسطینی رژیم صهیونیستی در پانزده‌ساله اخیر عنوان نمود. همچنین از جمله

۱. POLITICAL PSYCHOLOGY

۲. KENNEDY

عوامل مؤثر در شیفت‌های مکرر در سیاست خارجی ایران در دوره پس‌انقلاب را می‌توان ویژگی‌های شخصیتی روسای جمهور هر دوره عنوان کرد که گاه در برخی از حوزه‌ها تغییرات بنیادین را موجب شده است. علاوه بر این، روحیه عرب‌گرایانه جمال عبدالناصر و صدام حسین و شیفتگی آنها به برتری نژاد عرب بر دیگر اقوام در شکل‌دهی سرشت سیاست داخلی (در قبال شهروندان عرب و غیرعرب) و خارجی (در قبال همسایگان) کشورهای مصر، عراق و سوریه بسیار مهم ارزیابی می‌شود.

۲-۲- منابع ساختاری

یکی از مؤلفه‌های مؤثر در حوزه همگرایی منطقه‌ای را می‌بایست منابع ساختاری عنوان نمود. این منابع که در هر دو سطح درون منطقه‌ای (ساختار بازیگران فروملی، ملی، منطقه‌ای) و فرامنطقه‌ای (بین‌المللی) قابل رصد خواهد بود، نقش مهمی در کنار دو عنصر دیگر (کارگزاری و محیطی) در تحقق روندهای منطقه‌ای ایفا می‌نمایند.

ویژگی بارز منابع ساختاری آن است که عموماً -و نه الزاماً- عنصر هژمون در تعیین روندهای منطقه‌ای و حتی بین‌المللی بوده و تلاش‌های خلاف اقتضانات ساختاری عموماً یا محکوم به شکست نسبی و گاه حتی کامل بوده و یا هزینه‌های سنگینی را برای بازیگران مخالف در بر داشته است.

در این فرآیند، ساختار بازیگران فروملی (حکومتی یا غیرحکومتی) عنصر مهمی در ساختار خط‌مشی‌های ملی تلقی می‌شود، ساختاربندی دولت-ملت و نهادهای برآمده از آن -که خود برآمده از محیط جغرافیایی کشور و نیز محیط ذهنی سیاستمداران و خروجی ساختار موسسه رسمی حاکمیت است- به نحوه سیاست‌گذاری آن در قبال منطقه و جهان و نیز شکل‌گیری مدل ترتیبات منطقه‌ای و ساختار سیاسی حاکم بر منطقه (همگرا-واگرا) خواهد انجامید. از دیگر سو، ساختار کنشگری فراملی (همچون داعش و...) نیز حقیقت مهمی در تأثیرگذاری بر روندهای منطقه‌ای است. در این بین، ساختار منطقه‌ای نیز به‌نوبه خود اقتضاناتش را بر محیط بین‌المللی، بر کل منطقه و بر حوزه داخلی بازیگران تحمیل خواهد نمود. در نهایت ساختار نظم بین‌المللی موجود می‌تواند نقش بسیار تأثیرگذار و حیاتی در شکل‌گیری فرآیند همگرایی منطقه‌ای ایفا نماید.

الف) منابع ساختاری درون منطقه‌ای

«تکثر ستیزه‌جویانه» ساختاری موجود در غرب آسیا که عموماً بر گسل‌های هویتی-گفتمانی بنا شده‌اند از مهم‌ترین عوامل واگرایی در این منطقه به شمار می‌آید. تلاش برای یکپارچه‌سازی ساختاری و لاقبل زدایش ویژگی «مجموع-صفر» از بازی و تعامل میان ساختارهای متکثر موجود یکی از پیش شرط‌های گذار به همگرایی در منطقه به شمار می‌آید. روشن است که تکثر به تنهایی معضل همگرایی نخواهد بود بلکه کیفیت مناسبات میان ساختارها (همکاری‌جویانه-ستیزه‌جویانه) عامل اساسی تلقی می‌شود. پیکربندی فرهنگی متکثر منطقه غرب آسیا که بر ساخت‌های متعارض -و نه صرفاً متمایز- نژادی، زبانی و مذهبی مبتنا یافته است، به‌طور مشخصی تداعی‌گر گفتمان «خرده هویت‌گرایانه» دگرستیزانه‌ای است که از اساس راه را بر تمامی تلاش‌های همگراییانه مسدود خواهد کرد.

خرده هویت‌های مذهبی و دینی (شیعی-سنی، اسلامی-یهودی، مسیحی-اسلامی)، خرده هویت‌های نژادی (سامی-آریایی) و درنهایت خرده هویت‌های زبانی (فارسی، عربی، ترکی و کردی) زیربنای حیاتی دیگر ساختارها همچون سیاست و قدرت، امنیت، اقتصاد و ژئوپولیتیک موجود در منطقه را شکل داده و تمامی آبشخورهای ساختاری منطقه را مشروب می‌سازد. به‌عنوان نمونه، ساختار قدرت و سیاست در بازیگران غرب آسیا (فروملی، ملی و فراملی) بر ساخت‌های «خرده هویت‌گرایانه» فرقه‌ای نژادی و زبانی و به‌طور هم‌زمان بر بافتار گفتمان‌های متغایر نظم‌سازی (مردم‌سالار- استبدادی، سکولار (مارکسیستی، لیبرالیستی و استبدادی) - اسلام‌گرا) شکل گرفته است. درنهایت، ارجاع این ساختار به‌جزایر هویتی متنازع (هویت زبانی، هویت نژادی، هویت فرقه‌ای، هویت ملی، هویت محلی و...) به پدید آمدن گرایش‌های واگراییانه گریز از مرکز و منطقه‌سوز (در قالب فرقه‌گرایی، نژادگرایی و تکفیرگرایی) انجامیده است. در جداول زیر هویت‌های متعارض (مذهبی، نژادی، زبانی) را در منطقه غرب آسیا نشان می‌دهد که تاکنون منجر به گرایش‌های ضد همگراییانه شده است:

جدول شماره ۱: تقسیم گروه‌های متجانس و همگن در کشورهای مختلف:

ردیف	هویت	پراکنش هویتی در دولت ملت‌ها (کشورها)
۱	عربی	عراق، سوریه، اردن، لبنان، کویت
۲	کُردی	عراق، سوریه و ترکیه
۳	علوی	سوریه، ترکیه و لبنان
۴	دروزی	سوریه، ترکیه، فلسطین و لبنان

(منبع: نگارنده)

جدول شماره ۲: تلفیق و جاگذاری گروه‌های هویتی نامتجانس در یک کشور:

ردیف	دولت-ملت (کشور)	موزاییک هویتی نژادی-زبانی	موزاییک هویتی مذهبی-دینی
۱	عراق	الگوی عربی-کردی	الگوی شیعی-سنی
۲	سوریه	الگوی عربی-کردی	الگوی علوی-سنی
۳	ترکیه	الگوی ترکی-کُردی	الگوی علوی-سنی
۴	لبنان	-----	الگوی اسلامی-مسیحی+الگوی شیعی-سنی

(منبع: نگارنده)

جدول شماره ۳: مجاورت جغرافیایی میان خرده هویت‌ها در کشورهای مختلف غرب آسیا

ردیف	هویت	مجاورت جغرافیایی میان خرده هویت‌ها
۱	عربی	عراق، سوریه، اردن، لبنان، کویت
۲	کُردی	عراق، سوریه، ایران و ترکیه
۳	علوی	سوریه، ترکیه و لبنان
۴	دروزی	سوریه، فلسطین و لبنان

(منبع: نگارنده)

در حقیقت همانطور که جداول بالا نشان می‌دهد، ساخت قدرت و سیاست در منطقه، ماهیتی پراکنده و متعارض داشته و قطب‌بندی گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف آن قابل شناسایی و مشاهده است. این ساخت سیاسی-با ویژگی فعلی آن، که از بیش از یک‌صد سال پیش بدین سو تکوین و تکامل یافته است- به شکل‌گیری بازیگران ناهمگون و متعارض سیاسی در سطح منطقه انجامیده است. ساختارهای سیاسی متکثر در یک تعامل دیالکتیک با آبشخورهای خرده هویتی

تضادجویانه، به تشدید و تعمیق تمایزات میان بازیگران مختلف منجر و در نتیجه ترتیبات واگرایانه منطقه‌ای و ساختار منطقه‌ای هم‌ستیز را به دنبال داشته است.

می‌توان مدعی شد که بخش مهمی از منازعات جاری در منطقه که مانع اصلی در وصول به همگرایی منطقه‌ای است، ناشی از تلاش بازیگران منطقه‌ای برای هژمون ساختن الگوی خرده هویتی خود در منطقه و تحکیم ریشه‌های هویتی «دگرس‌تیزانه» در ساخت سیاسی قدرت خود خواهد بود. جدول زیر هویت هژمون در کشورهای مختلف غرب آسیا را نشان می‌دهد که منجر به سرخوردگی‌های هویت‌های مختلف و اقلیت در آن کشورها شده است:

جدول شماره ۴: هویت هژمون در کشورهای مختلف غرب آسیا

ردیف	دولت - ملت (کشور)	هویت هژمون و سرکوبگر	نتیجه
۱	عراق	هویت عربی	سرخوردگی کردها
۲	سوریه	هویت عربی	سرخوردگی کردها
۳	ترکیه	هویت ترکی	سرخوردگی کردها
۴	لبنان	هویت مسیحی	سرخوردگی مسلمانان (شیعیان، اهل سنت، دروزی‌ها، علویان)

تسری «ساخت سیاسی خرده هویت‌گرای ستیزه‌جو» به حوزه امنیت، ساختار امنیتی بازیگران این منطقه را مشحون از مؤلفه‌های مکتب واقع‌گرایی نموده است. اصالت قدرت سخت، غلبه نگاه امنیتی بر همه حوزه‌های حیات بشری، بدبینی و عدم اعتماد به مقاصد و نیت‌های دیگر بازیگران منطقه‌ای، بازی با حاصل جمع صفر، تأکید بر قدرت و منافع گروه هویتی خویش، آناشسی‌زدگی محیط منطقه‌ای، عدم اعتقاد به سودمندی همکاری‌های منطقه‌ای و... از مهم‌ترین شاخصه‌های ساختار واقع‌گرایانه امنیتی بازیگران فعال در غرب آسیا است. (کامروا، ۲۰۱۸: ۵۹۸)

ساخت نگرش واقع‌گرایانه فوق به‌انضمام ضعف نظامی و فناوریانه بسیاری از بازیگران موجود در منطقه در نهایت به ترتیبات امنیتی عاریه‌ای و وارداتی متکی به قدرت‌های خارجی و فرامنطقه‌ای منتهی شده است. در نتیجه، ساختار امنیتی منطقه غرب آسیا، غیربومی، واگرایانه و قطبی‌گرایانه است. مسابقه تسلیحاتی شتابنده، پی‌جویی تسلیحات کشتار جمعی، جنگ‌های متعدد

میان بازیگران منطقه‌ای با پیش‌زمینه‌های هویتی-گفتمانی در طی یک‌صد سال اخیر، ترتیب‌دهی کودتاهای نظامی، ترورهای مسلحانه متقابل و حمایت از جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در قلمروی دیگر بازیگران ناهم‌سو، عدم وجود ترتیب امنیتی بومی و درون‌زا، انعقاد اتحادهای نظامی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای (همچون آمریکا، روسیه، فرانسه و انگلستان) و درنهایت حضور نظامی فرامنطقه‌ای از بارزترین شاخصه‌های ساختار امنیتی واقع‌گرایانه غرب آسیا است.

به‌عنوان نمونه، امروزه شاهد شکل‌گیری دو گونه ترتیب امنیتی در داخل منطقه هستیم که اولی بر مبنای عنصر نژاد و زبان (عروبیست) در برابر «ایرانِ فارسی» و دومی مبتنی بر مذهب (سنی‌گرایی) در برابر محور شیعی (ایران، عراق، سوریه و حزب‌الله لبنان) هستیم که از سوی بخش اعظم محور عربی منطقه (به محوریت سعودی، قطر و ترکیه و با استعانت از قدرت‌های فرامنطقه‌ای) دنبال می‌شود.

ساختار اقتصادی بازیگران منطقه غرب آسیا نیز به‌نوبه خود به‌شدت متأثر از اقتضائات ساختار سیاسی-امنیتی واگرایی، مکمل نبودن نیازهای اقتصادی متقابل و نیز شاخصه‌های عام دیگری است که به تنزل سطح همگرایی منطقه‌ای میان کنشگران منطقه ختم می‌شود.

طبیعتاً هیمنه و غلبه چتر نگاه خرده‌هویت‌گرایانه در حوزه ساختار سیاسی و نیز نگرش واقع‌گرایانه در حوزه امنیتی، به کاهش سطح وابستگی متقابل اقتصادی - عنوان یک مؤلفه اساسی و نقش‌آفرین در همگراسازی بازیگران منطقه‌ای - منجر می‌شود. (کاوای و کاپانلی، ۲۰۲۸: ۳-۲) روشن است که بازیگران مختلف همواره می‌کوشند سطحی از موازنه راهبردی میان مناسبات سیاسی-امنیتی خود با روابط اقتصادی ایشان با طرف‌های دیگر را لحاظ نمایند. عقلانیت استراتژیک بازیگران به‌هیچ‌عنوان اجازه گر راهبردی شدن تبادلات اقتصادی خود با بازیگران حریف و به‌ویژه دشمن نخواهد بود. از همین رو «خصم‌پنداری» متقابل میان بسیاری از کنشگران مطرح در منطقه به سست شدن سطح تعاملات اقتصادی فی‌مابین ایشان و در نتیجه کاهش سطح وابستگی متقابل در درون منطقه خواهد انجامید که خود زمینه‌گریز از همگرایی را فراهم خواهد ساخت.

مسئله مهم بعدی در ساختار اقتصادی غرب آسیا، مسئله مکمل نبودن اقتصادهای بازیگران است که خود بیگانگی اقتصادی میان ایشان را نتیجه خواهد داد. تک‌محصولی بودن اقتصاد عمده بازیگران تأثیرگذار منطقه (به جز ترکیه) مبتنی بر فاکتور مشترک انرژی، رقابت‌های ساختاری برای کسب سهم بیشتر از بازارهای جهانی را تشدید نموده است. در واقع، در شرایط کاهش تقاضا از سوی بازارهای جهانی و تلاش هر بازیگر برای فروش میزان بیشتری از فرآورده تولیدی خود (انرژی) به مشتری‌های فرامنطقه‌ای، نبردی سرد را میان ایشان دامن می‌زند که مانع از همگرایی فی‌مابین خواهد شد. جنگ نفتی سعودی و قطر علیه ایران و عراق نمونه‌ای از این قبیل جنگ‌های اقتصادی است که در کنار تأثیرپذیری از ساختارهای سیاسی-امنیتی فوق‌الذکر همچنین از مکمل نبودن نیازهای اقتصادی کشورهای منطقه حکایت دارد که از قضا در تضاد با یکدیگر تعریف شده و در نتیجه به وخامت بحران‌های موجود منتج می‌شود. علاوه بر این، فاکتورهای مهم دیگری همچون عدم بر خورداری از سطح مشترک توسعه اقتصادی، وابستگی اقتصادی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و دانش‌بنیان و تولیدمحور نبودن اقتصادها نقش بسزایی در ساختار اقتصادی واگرایانه در غرب آسیا داشته است. در این میان، ساختار ژئوپولیتیکی منطقه -که به شدت متأثر از نقش آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در طی یکصد سال اخیر بوده است- نیز به نوبه خود سهم زیادی در ناکام گذاشتن طرح‌های همگرایی منطقه‌ای داشته است. نکتۀ هویتی (مذهبی، نژادی، زبانی و...) در قلمروی عمده کارگزاران سیاست منطقه، به عدم انطباق مرزهای جغرافیایی و مرزهای ادراکی-هویتی و در نهایت به تزلزل ثبات سیاسی و امنیتی در کل منطقه انجامیده است یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ساختار ژئوپولیتیکی غرب آسیا است. نکته مهم آن است که تقریباً هر بازیگر منطقه‌ای از سهم هویتی متجانس با خود در قلمروی حریف یا خصم برخوردار بوده و لذا به راحتی امکان مانور سیاسی و امنیتی در زمین حریف را خواهد داشت.

به‌عنوان نمونه، سوریه بر دو گسل هویتی عربی-کردی و علوی-سنی؛ عراق بر پایه‌ی دوگانه نژادی عربی-کردی و مذهبی شیعی-سنی؛ ترکیه بر دوگانه کردی-ترکی و سنی-علوی؛ عربستان سعودی، یمن، کویت، بحرین بر الگوی سنی-شیعی؛ لبنان بر دوگانه مسلمان-مسیحی و شیعی -سنی؛ فلسطین بر گسل هویتی اسلامی-یهودی و در نهایت ایران بر پایه گسل‌های مذهبی (شیعی -

سنی) و قومیتی (کردی، ترکی، عربی، بلوچی، ترکمن، فارسی و آذری) شکل گرفته است که هر کدام می‌توانند مستظهر به یک قدرت فرمانطقه‌ای بوده و زمینه مداخلات خارجی را فراهم سازند. در این میان، تنها کشورهای قطر، امارات، عمان و اردن را می‌توان تا حدودی از این ساختار مستثنی نمود که البته این کشورها نیز تا حدودی از الگوهای درون خرده‌هویتی (همچون دوگانه اخوانی-وهابی و...) رنج می‌برند. (کامروا، ۲۰۱۸: ۵۹۸)

به‌طورقطع، در شرایط جاری مبتنی بر تخصص‌جویی خرده‌هویت‌گرایانه‌ی موجود در سطح منطقه، تجانس هویتی در قلمروی جغرافیایی بازیگران موجود در منطقه می‌توانست از شدت منازعات کاسته و زمینه‌های لازم برای همگرایی منطقه‌ای را فراهم سازد.

اختلافات مرزی و سرزمینی میان بازیگران منطقه‌ای (به‌ویژه بازیگران منطقه‌ای) از دیگر مؤلفه‌های ساختار ژئوپولیتیکی غرب آسیا است که واگرایی منطقه‌ای را تشدید نموده است. اختلافات مرزی میان ایران و عراق، ایران و امارات، ایران و کویت، عراق و کویت، قطر و کویت، عراق و عربستان، عربستان و امارات متحده عربی، بحرین و قطر، کردستان عراق و دولت مرکزی، سوریه و ترکیه، لبنان و فلسطینی‌ها با رژیم اسرائیل نمونه‌هایی از این دست است که گاه حتی به منازعات نظامی متقابل انجامیده است (کوهن^۱، ۲۰۰۳: ۳۴۵-۳۴۷).

به‌عنوان نمونه، نقش اختلافات ایران با امارات در خصوص جزایر سه‌گانه یکی از مهم‌ترین چالش‌های فراروی نزدیکی ایران به کشورهای عربی و به‌ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس است. به‌ویژه آن‌که این اختلاف از حوزه ژئوپولیتیکی و جغرافیایی به حوزه هویتی-گفتمانی شیفت کرده و تبدیل به یک مسئله حیثیتی و هویتی برای کشورهای عربی شده است. تأکید مستمر اتحادیه عرب در بیانیه‌های خود بر ضرورت واگذاری جزایر به امارات که حتی به امضای متحدین ایران همچون عراق، سوریه و لبنان می‌رسد، گواه بر این مسئله است. نیز فراموش نکنیم که اروندرود، خوزستان و جزایر سه‌گانه مؤلفه‌های جغرافیایی موردادعای رژیم بعث عراق در تهاجم هشت‌ساله به ایران به شمار می‌آمد. (سازمند، جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۷) بخشی از منازعات مسلحانه برآمده از اختلافات مرزی میان کشورهای حاشیه خلیج فارس صرفاً طی سال‌های ۱۹۸۰ تاکنون

در جدول ذیل مورد اشاره قرار گرفته است تا نشان دهد که این معضله تا چه میزان به ممانعت از همگرایی میان طرف‌های منطقه‌ای کمک نموده است. جالب آنکه این جدول دیگر کشورهای غرب آسیا (شامل منازعات یمن با سعودی، لبنان، فلسطین و سوریه با رژیم اسرائیل و منازعات کردهای عراق و دولت مرکزی) را دربر نگرفته است.

جدول شماره ۵: منازعات سرزمینی در غرب آسیا در یک‌صد سال اخیر

ردیف	نام کشورهای درگیر	تعداد منازعات و برخوردهای مرزی
۱	ایران - عراق	تعداد برخوردهای مرزی بیشمار و جنگ هشت‌ساله ۱۹۸۰-۱۹۸۸
۲	عراق - کویت	حدافل ۲۰ برخورد مرزی از سال ۱۹۷۳-۱۹۹۳ و جنگ تمام‌عیار ۱۹۹۰
۳	عربستان - عراق	جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱
۴	عربستان - امارات	تنش سرزمینی ۲۰۰۹
۵	قطر - بحرین	برخورد ۲۶ آوریل ۱۹۸۶
۶	عمان - امارات متحده عربی	برخورد ۸ نوامبر ۱۹۹۲
۷	فجیره - شارجه (داخل امارات متحده)	برخورد مه ۱۹۹۲
۸	عربستان - یمن	۲۰۱۵ تاکنون
۹	عربستان - قطر	برخورد سپتامبر ۱۹۹۲ - ژوئن ۲۰۱۷

در هر صورت، این اختلافات که خود از آب‌شخورهای متفاوتی همچون هویت، جمعیت، پرستیژ و اقتصاد (نفت، منابع طبیعی و...) مشروب می‌شوند، مانعی مهم فراوری همگرایی منطقه‌ای خواهد بود.

سخن پایانی در حوزه ساختارهای درون منطقه‌ای آن‌که، مجموع مؤلفه‌های ساختاری فوق در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ژئوپولیتیک، ساخت منطقه‌ای کاملاً نامتجانسی را ایجاد کرده است که راه را بر هرگونه تلاش همگرایانه دشوار خواهد ساخت. این ساختار به‌صورت دیالکتیک، تضادها و تناقضات و دگرستیزی‌های موجود را تشدید کرده و تعمیق خواهد بخشید. به دیگر بیان، «تکثر» فی‌نفسه مشکل‌ساز نخواهد بود، بلکه خوانش‌ها و قرائت‌های خرده هویت‌گرایانه مبتنی بر بازی «مجموع-صفر» گسل‌های واگرایی را فعال نموده است.

به‌عنوان یک بررسی موردی، تضادهای میان ایران و سعودی از تمامی مؤلفه‌های ساختاری فرهنگی-گفتمانی مذهبی (سنی-شیعی) زبانی (عربی-فارسی) و نژادی (سامی-آریایی)، سیاسی (ماهیت رژیم سیاسی «استبدادی-مردم‌سالار، سکولار-اسلام‌گرا»)، امنیتی (نگرش‌های واقع‌گرایانه و اتکا به قدرت‌های فرامنطقه‌ای)، اقتصادی (سطح نازل وابستگی متقابل اقتصادی و مکمل نبودن نیازهای اقتصادی متقابل) و ژئوپولیتیکی (عدم انطباق مرزهای جغرافیایی و مرزهای ادراکی-هویتی و اختلافات سرزمینی^۱) تغذیه‌شده و راه را بر همگرایی دو طرف (به‌عنوان دو بازیگر اصلی گفتمان‌ساز و منطقه‌ساز در غرب آسیا) و بالطبع برداشته شدن گام‌های ابتدایی منطقه‌گرایی و پس‌از آن همگرایی منطقه‌ای مسدود کرده است.

ب) منابع ساختاری فرامنطقه‌ای (بین‌المللی)

جدا از منابع ساختاری یادشده در سطح منطقه، ساختار نظم بین‌المللی که اقتضانات خود را از ورای فضای منطقه‌ای بر روندهای درون منطقه‌ای تحمیل می‌نماید، نقش بسزایی در سازه‌های واگرایانه-همگرایانه خواهد داشت. در این میان، اهمیت فائده‌خاورمیانه به‌طور عام و آسیای غربی به نحو خاص در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و امنیت جهانی و بین‌المللی به‌طور طبیعی وزن مداخله ساختار فرامنطقه‌ای در تحولات آن را افزایش و ارتقاء خواهد داد.

به‌عنوان نمونه، از بیش از یک‌صد سال پیش تاکنون چهار نظم بین‌المللی مهم همچون ساختار چندقطبی کلاسیک استعماری، ساختار دوقطبی بعد جنگ جهانی دوم، ساختار تک‌قطبی بعد از جنگ سرد و درنهایت نظم در حال گذار فعلی (از ۲۰۰۳ تاکنون) مبتنی بر پیدایش قدرت‌های جدید جهانی (ملی و منطقه‌ای) ظهور یافته‌اند که هر یک رخت تأثیرات خاص خود را بر تن جهان سیاست آسیای غربی پوشانده‌اند. (معصومی زارع، ۱۳۹۷: ۴۷)

اشغال فیزیکی، استعمار و استثمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ساختار نخست که به فقدان استقلال بازیگران منطقه‌ای انجامیده بود، اساساً سخن گفتن هرگونه همگرایی منطقه‌ای را سالبه به انتفاء موضوع کرده بود. در ساختار دوم نیز اساساً خود ساختار عامل انشقاق و بلوک‌بندی

۱. به‌طور خاص در مساله جزایر سه گانه که عربستان سعودی آن را به مثابه یک مساله عربی (و نه ملی) و به مثابه بخشی از امنیت ملی خود و امنیت امت عربی تعریف می‌کند.

میان کشورهای منطقه بر اساس شرق‌گرایی و غرب‌گرایی (ایران، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، ترکیه، اردن و یمن شمالی در بلوک غرب و در مقابل سوریه، یمن جنوبی و عراق در بلوک شرق) شده و تقابل‌های بالقوه میان ایشان را بالفعل نموده بود. (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۷)

ساختار سوم نیز تا حدودی از کارکرد مشابه نظم پیشین و بر پایه تقابل بازیگران مخالف سلطه غرب در منطقه (شامل ایران، سوریه، عراق و جنبش‌هایی همچون حزب‌الله، حماس و سازمان القاعده) و کنشگران هم‌پیمان با قدرتهای فرامنطقه‌ای (شامل دیگر بازیگران منطقه‌ای) پایه‌گذاری شده و به موازات آن هژمونی طلبی و رویکرد میلیتاریستی ابرقدرت باقی‌مانده پس از جنگ سرد (ایالات متحده) در حوزه منطقه‌ای، منازعات موجود در آسیای غربی را شدت و عمق می‌بخشید.

دوره چهارم - که هم‌اینک در آن به سر می‌بریم - آنا‌رشی برآمده از «گذار ساختاری» در حوزه نظام بین‌المللی که آکنده از عدم تعین و نوسان در شکل‌گیری بلوک‌های قدرت است، تحولات و روندها در منطقه بسیار حساس غرب آسیا را دستخوش آشفتگی و هرج و مرج گسترده و شبکه‌ای از مناسبات خصمانه و تضادهای تصاعدی بی‌سابقه میان بازیگران رسمی و غیررسمی ساخته است.

با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان مدعی شد که هر صورت یکپارچه‌سازی، هم‌جنس‌سازی و همسوسازی ساختارهای یادشده در منطقه و ثبات بخشی به آن و نیز تنزل بخشی به تأثیرگذاری ساختارهای بین‌المللی بر مقدرات منطقه‌ای، به‌عنوان پیش‌شرط گذار به همگرایی در غرب آسیا تلقی می‌شود.

۲-۳- منابع محیطی (محیط درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای)

منابع محیطی نیز به‌نوبه خود با قبض و بسط‌های تحولاتی خود و با تحمیل اقتضائات، محدودیت‌ها و فرصت‌های متعدد و متغیر بر کنشگر انسانی و از جمله از رهگذر تغییر در نظام بینشی و انگیزشی عنصر انسانی، بسترساز ایجاد انقلاب و تغییر در کنش‌های انسانی می‌گردند. باین‌حال از آنجاکه تحولات محیطی گاه برآمده از درون مرزهای جغرافیایی منطقه‌ای و گاه بازتابی از کنش‌های بازیگران خارجی (فرامنطقه‌ای) است، لذا به‌طور طبیعی مطالعه ماهیت و کیفیت

تأثیر بخشی این منابع بر عهده حوزه‌هایی چون سیاست داخلی، سیاست خارجی، مطالعات منطقه‌ای، روابط بین‌الملل، امنیت پژوهی و تاریخ سیاسی است.

نکته قابل توجه آن است که اساساً منابع محیطی (با صرف نظر از استثنائاتی چون جبر و خطا) خود یا زائیده اراده (اراده جامعه‌شناسانه و نه فلسفی) کارگزار انسانی هستند و یا از اقتضائات ساختاری و یا از ترکیب هر دو آن‌ها ناشی می‌شوند. باین حال این مسئله به معنی عدم تأثیر استقلالی عامل محیطی (فارغ از وزن دو عنصر ساختاری و کارگزاری) نخواهد بود. به‌رحال، هر تحولی که از جانب دو عامل پیش‌گفته شکل گیرد وزنی معادل ضریب دیالکتیکی آن دو نخواهد داشت بلکه با افزودن وزن استقلالی خود، ثقل تحولات و روندها را فزونی بخشیده و چرخه دیالکتیکی جدید (چهاربُعدی کارگزاری، ساختاری و محیطی) را برمی‌سازد.

در نتیجه، تحولات محیطی (با صرف نظر از خاستگاه تولید آن) نقشی مستقلانه در تأثیرگذاری بر پویای منطقه‌ای خواهند داشت و در این مرحله، چرایی پیدایش آن‌ها و منابع مرتبط با فرایند تعیین‌پذیری‌شان از اهمیت جانبی برخوردار هستند. در این میان، منابع محیطی خود یا بومی و برآمده از جغرافیای منطقه‌ای هستند و یا برون‌منطقه‌ای و برآمده از نقش‌های کارگزارانه-ساختاری-محیطی خارج از منطقه تلقی می‌شوند.

به‌عنوان نمونه، تحولات محیطی همچون مسئله فرودگاه جده در فروردین ۱۳۹۴، حادثه مرگبار منا (که هر دو حادثه ممکن است کاملاً سهوی رخ داده باشند)، اعدام شیخ النمر و درنهایت حمله به سفارت سعودی در تهران (با صرف نظر از نقش‌آفرینی و وزن هر یک از منابع کارگزاری-ساختاری در شکل‌گیری آن‌ها) نقش بارزی در تشدید و تعمیق اختلافات متقابل میان دو قدرت بزرگ منطقه و به گونه دیالکتیکی موجب تشدید گسل‌های ساختاری-کارگزاری واگرایی میان آنها و حتی تشدید گرایش‌های ضد همگرابانه در سطح منطقه‌ای داشته است. این واقعیت جدید (تشدید گسل‌های ساختاری-کارگزاری واگرایی) باز به‌نوبه خود موجب رخ دادن تحولات محیطی واگرابانه جدیدی خواهد شد و چرخه واگرایی و تضاد را استمرار خواهد بخشید. (گوستانتینی، ۲۰۲۲: ۳۱۵) همچنین نقش قدرت‌های فرمانطقه‌ای در شکل‌دهی به مرزهای

جغرافیایی منطقه در بیش از یک‌صد سال اخیر که نمونه‌ای از تأثیرگذاری منابع محیط بیرونی در سرنوشت منطقه به شمار می‌آید که از قضا نقش بسیار پررنگی در واگرایی فعلی داشته است. به‌عنوان نمونه، کیفیت تعیین مرزهای شکننده در قرارداد سایش-پیکو (با صرف‌نظر از عامدانه یا سهوی بودن آن توسط انگلستان و فرانسه) که به‌طور آشکاری با مرزهای هویتی-ادراکی بازیگران موجود در منطقه ناهمخوان و ناسازگار بود و نیز عنصر تحریکات دشمن تراشانه آنها از همان دوره و تشویق بازیگران مختلف برای رویارویی و تقابل مستمر، از جمله اصلی‌ترین عوامل بحران‌های جاری در غرب آسیا به شمار آمده و سهم بسزایی در ممانعت از همگرایی منطقه‌ای داشته است. به‌ویژه با وابستگی روزافزون غرب و دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای به انرژی (نفت و گاز) و منابع طبیعی موجود در منطقه، رشد صادرات تسلیحات به بازیگران فعال منطقه‌ای، بازار مصرف سیصد میلیون، اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک این منطقه (موقعیت مرکزی در نقشه جهانی، حلقه اتصال شرق و غرب و شمال و جنوب، تنگه‌های مهم بین‌المللی هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز) و مسئله بسیار مهم مهار ظرفیت‌های گفتمانی-تمدنی اسلام، نقش منابع محیط بیرون منطقه‌ای از اهمیت روزافزونی برخوردار خواهد بود.

۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادات

مسئله همگرایی میان بازیگران سیاسی اگرچه قدمتی دیرینه دارد با این حال به‌مثابه یک مسئله نظری و آکادمیک در حوزه مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل، پس از جنگ جهانی دوم مورد توجه جدی قرار گرفته است. همگرایی در منطقه غرب آسیا که دارای بازیگران متعدد و پویای سیاسی، امنیتی، اقتصادی مختلفی است، مسئله پرچالش و حساسی است. به همین دلیل، گذار به پویای همگرایی میان بازیگران منطقه‌ای در غرب آسیا، نیازمند الگویی است که خود از منابع و مولفه‌های چندگانه تأثیر می‌پذیرد. این الگو که از آن به «دیالکتیکی گذار به همگرایی» یاد می‌شود دربرگیرنده منابع کارگزارانه (بینشی و انگیزشی)، منابع ساختاری و منابع محیطی تأثیرگذار بر محیط امنیتی غرب آسیا است.

منابع کارگزارانه به‌نوبه خود به دلیل نشأت گرفتن از دو منبع متمایز شناخت‌ها و انگیزه‌ها، به منابع بینشی و انگیزشی تقسیم می‌شوند. منابع بینشی، نقش شناخت‌ها، اعتقادات، برداشت‌ها،

باورها، پیش فرض‌های ذهنی، جهان‌بینی، مبانی پارادایمی، نظام فکری، نگرش‌ها و رویکردهای نظری در روابط میان بازیگران منطقه غرب آسیا است؛ و منابع انگیزشی نیز تأثیرگذاری انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها، احساسات، خلیقات، عواطف، انفعالات، منافع فردی، حزبی و گروهی، مؤلفه‌های روانی، ویژگی‌های خاص شخصیتی ژنتیکی و اکتسابی، خصوصیات روانی، شیوه و سبک راهبری، تیپ شخصیتی و... بر پویای منطقه‌ای غرب آسیا و بازیگران آن می‌باشد. بسیاری از مسائل و مشکلات امنیتی به وجود آمده در غرب آسیا، به‌ویژه چالش‌های چند سال اخیر این منطقه، حاصل نگرش‌ها و انگیزش‌های فردی سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان این کشورها بوده است. بنابراین، به دلیل ساخت تمرکزگرای قدرت و حکومت در بسیاری از کشورهای غرب آسیا، وزن منابع کارگزارانه (بینشی-انگیزشی) در این منطقه در مقایسه با اروپا، امریکای شمالی و جنوبی و شرق و جنوب شرق آسیا بسیار مؤثرتر است که فرآیند گذار به همگرایی را دشوار کرده است. تحت این شرایط، برای عبور از واگرایی در منطقه، نیازمند انعطاف در ساخت قدرت، گفتگوهای درون‌تمدنی و تقریب منظومه‌های ایدئولوژیک مختلف در بین کارگزاران مختلف منطقه است.

دومین منابع تأثیرگذار بر فرآیند همگرایی منطقه‌ای در غرب آسیا، منابع ساختاری درون و برون منطقه‌ای است. در حوزه ساختارهای درون منطقه‌ای، در تاریخ یکصد ساله اخیر غرب آسیا در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ژئوپولیتیک، ساختار نامتجانسی شکل گرفته که این عامل، فرآیند همگرایی را با چالش مواجه کرده است. به‌عنوان یک نمونه، تضادهای میان ایران و سعودی از تمامی مؤلفه‌های ساختاری فرهنگی-گفتمانی مذهبی (سنی-شیعی) زبانی (عربی-فارسی) و نژادی (سامی-آریایی)، سیاسی (ماهیت رژیم سیاسی «استبدادی-مردم‌سالار، سکولار-اسلام‌گرا»)، امنیتی (رویکرد واقع‌گرایانه و اتکا به قدرت‌های فرامنطقه‌ای)، اقتصادی (سطح نازل وابستگی متقابل اقتصادی و مکمل نبودن نیازهای اقتصادی متقابل) و ژئوپولیتیکی (عدم انطباق مرزهای جغرافیایی و مرزهای ادراکی-هویتی و اختلافات سرزمینی) تغذیه شده و راه را بر همگرایی دو طرف و بالطبع برداشته شدن گام‌های ابتدایی منطقه‌گرایی و پس‌از آن همگرایی منطقه‌ای مسدود کرده است. بهترین راهبرد در این زمینه برای گذار به همگرایی و منطقه‌گرایی،

همکاری در حوزه‌های کم‌تر چالش‌برانگیز به‌ویژه حوزه‌های اقتصادی، فنی، علمی و فرهنگی و سپس تسری آن به مسائل مهم‌تر سیاسی-امنیتی در روابط فی‌مابین است. همکاری در حوزه‌های اقتصادی به‌خودی‌خود باعث ایجاد وابستگی متقابل میان کشورها و منفعت متقابل برای کشورها شده و آنها را ناگزیر به همگرایی همه‌جانبه سوق می‌دهد.

علاوه بر منابع ساختاری درون‌منطقه‌ای، ساختار نظم بین‌المللی که اقتضات خود را از فراسوی فضای منطقه‌ای بر روندهای درون منطقه‌ای تحمیل می‌نماید، نقش بسزایی در سازه‌های واگرایانه-همگرایانه غرب آسیا ایفا می‌کند. در این میان، اهمیت فائده منطقه غرب آسیا در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و امنیت جهانی و بین‌المللی؛ به‌طور طبیعی وزن مداخله ساختار فرامنطقه‌ای در تحولات آن را افزایش و ارتقاء داده است. تاکنون چهار نظم بین‌المللی مهم بر معادلات روابط درون منطقه‌ای غرب آسیا تأثیرگذار بوده که شامل ساختار چندقطبی کلاسیک، ساختار دوقطبی منقطع، ساختار تک‌قطبی بعد از جنگ سرد و درنهایت نظم در حال گذار فعلی (از ۲۰۰۳ تاکنون) مبتنی بر پیدایش قدرت‌های نوظهور جدید جهانی است که هر یک تأثیرات خاصی بر معادلات منطقه غرب آسیا داشته و دارند. بهترین راهبرد در این شرایط، دنباله‌روی و اتحاد با قدرت‌های نوظهور جهانی به ویژه چین، هند، روسیه و کمک به شکل‌گیری نظم چندقطبی در نظام بین‌الملل است تا منطقه غرب آسیا به‌طور انحصاری از چتر امنیتی مخرب ایالات متحده آمریکا که به ضرر فرآیند همگرایی منطقه‌ای است، خارج شود.

درنهایت، منابع محیط داخلی و خارجی می‌توانند با تأثیرگذاری‌های متقابل و دیالکتیکی بر روند تحولات و پویای منطقه‌ای در غرب آسیا تأثیر بگذارند و آنها را در جهت همگرایی و واگرایی سوق دهند. بدیهی است با تنظیم و مدیریت ابعاد ۴ گانه مدل دیالکتیکی (ابعاد کارگزارانه شامل بینش‌ها و انگیزش‌های رهبران غرب آسیا)، ابعاد ساختاری درون و برون منطقه‌ای در غرب آسیا و نیز ساختارهای محیطی و بین‌المللی، تا حدودی می‌توان از پویای واگرایانه در منطقه غرب آسیا کاست و بازیگران سیاسی را به سمت گذار به همگرایی سوق داد. گذار به همگرایی نیازمند بهبود هر کدام از ابعاد ۴ گانه و مولفه‌های مرتبط به آنها (به‌شکل مرتبط و دیالکتیکی)

است. بنابراین، توجه به یکی از ابعاد و نادیده گرفتن دیگری، مدل همگرایی در غرب آسیا را ناکام می‌سازد.

فهرست منابع و مآخذ

الف - منابع فارسی

- حافظ نیا، محمدرضا (۱۴۰۰): *مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، انتشارات سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱): *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- روشن، جلیل و سیدحسین سیف زاده (۱۳۸۲): *تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سازمند، بهاره؛ جوکار، مهدی (۱۳۹۵): *مجموعه امنیتی منطقه‌ای، پوشش‌ها و الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج فارس*، فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دوازدهم، شماره دوم، تابستان، صص ۱۷۷-۱۵۱.
- صدرالدین الشیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵): *رسائل فلسفی صدرالمتألهین (رساله خلق الاعمال)*، به اهتمام حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۹): *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴): *روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت، چاپ اول.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸): *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- معصومی زارع هادی، کوشکی، محمدصادق (۱۳۹۷): *جهان‌بینی جغرافیایی سلفیت جهادی و آینده ژئوپلیتیک غرب آسیا؛ با تاکید بر تحولات عراق و سوریه*، فصلنامه علوم سیاسی (باقرالعلوم)، سال بیست و یکم زمستان، شماره ۸۴، صص ۳۵-۶۲.

ب - منابع لاتین:

- Atkins, Stephen E. (۲۰۰۴); *encyclopedia of modern worldwide extremists and extremist groups*, Westport, Conn: Greenwood Press, ۲۰۰۴.
- Bohner, Gerd & Michaela Wänke, (۲۰۰۲); *Attitudes and attitude change*, Hove, UK: Psychology Press; New York: Taylor & Francis.
- Brauch, Hans Günter (۲۰۰۸); *Globalization and environmental challenges: reconceptualizing security in the 21st century*, Berlin; New York: Springer.
- Capannelli, Giovanni & Masahiro Kawai, (۲۰۱۸); *The political economy of Asian regionalism*, New York: Springer Science and Business Media
- Cohen, Saul Bernard (۲۰۰۳); *Geopolitics of the world system*, Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
- Costantini, Irene, (۲۰۲۱); *Sponsor-proxy dynamics between decentered multipolarity and non-state actors: evidence from the MENA region*, Published online: ۰۹ Jan ۲۰۲۲.
- Johnson, Chalmers (۱۹۶۸), *revolutionary change*, London, University of London.
- Gerd Bohner & Michaela Wänke, (۲۰۱۹); *Attitudes and attitude change*, Hove, UK: Psychology Press; New York: Taylor & Francis.

- Kamrava, Mehran (۲۰۱۸); Multipolarity and instability in the Middle East, *sciencedirect*, Volume ۶۲, Issue ۴, Pages ۵۹۸-۶۱۶.
- Michelmann, Hans J & Panayotis Soldatos (۱۹۹۴); *European integration : theories and approaches*, Lanham, Md.: University Press of America.
- Preusse, Heinz Gert (۲۰۰۴); *The new American regionalism*, Cheltenham, UK; Northhampton, MA, USA: Edward Elgar.
- Rosenau, James N (۱۹۷۱); *The scientific study of foreign policy*, New York, Free Press.
- Sears, David O & Leonie Huddy & Robert Jervis (۲۰۰۳); *Oxford handbook of political psychology*, New York: Oxford University Press.
- Thomann, Eva (۲۰۲۲); *Approaches to Qualitative Comparative Analysis and good practices: A systematic review*, First published: ۲۲ February.
- Waltz, Kenneth N. (۱۹۷۹); *Theory of international politics*, Reading, Mass.: Addison-Wesley Pub. Co.
- Wiener, Antje & Thomas Diez (۲۰۰۹); *European Integration Theory*, Oxford University press, Second edition.